

روز هشتم هفته

فایده‌های یک دربار

مجموعه نوشته‌های منتخب کریستین بوین

مترجم | مترجم انگلیسی
دکتر سعید رحیمی پور | پاولین ماتاراسکر

نشر آناپنا

۱۳۹۶



فهرست ...

۷	قدردانی
۹	پیش درآمد
۱۹	مه مه
۲۹	هشتم هفته
۵۱	ملکه دشت سرباز
۵۵	به من راه کن، به من نگاه کن
۶۳	ادامه بله (پوسته ۱) به من منتظرم
۶۹	يك دنيا فاصه
۷۹	موزارت و باران
۸۷	بندباز
۹۷	حضور محض
۱۰۵	رستاخیز
۱۳۱	قاتلی به سفیدی برف
۱۵۵	مرد شادی

پیش درآمد

پاول کیگان

چنان باید در هر زندگی، زندگی مان زندگی کنیم همچون انعطاف پذیری گریه در میان علف‌های بلند، که ریزی دیگر آنجا نیستیم. کریستین بوبن می‌گوید حوادث نادری در زندگی وجود دارد و برای خیلی از ماها فقط يك اتفاق فاش نشده و غرق شدن آرام در حاشیه میوه است. در جهانی که نیاز به توجه مصمم ما دارد و موفق می‌شود به خاطر اینکه جامعه، خود بخشی از خرافات زمانه‌ی ما شده است و بر این ادعاست که منشأ همه‌ی معانی انسان است.

تصویر شگفت‌آور اما کاملاً منتخب بوبن از حل و رنج مدرن ما از خاطرات اوایل قرن هجدهم دوک سیمون مقدس باسول بی‌خواب، دانشگاه فرانسه نشأت گرفته است. آن‌ها در کاخ ورسای در اطراف لویی شانزدهم، ماهی چون تصویر کتاب، جمع شده‌اند و این تنها شغل آن‌ها است؛ حاشیه در زیر نور بی‌رمق شمع‌ها در مورد همدیگر فکر کردن.

با این همراهی حاضر بودن هرازگاهی از آنچه مهم است دوری کنیم یا به جای آن روی ضروریات تمرکز می‌کنیم و بقیه را نادیده می‌انگاریم و فراموش می‌کنیم که ضروری‌تر از چیزی غیر از آنچه نادیده می‌گیریم نیست، آنچه داریم را از دست می‌دهیم. از روز و کارایی آن دوری می‌کنم فراموش می‌کنیم، جز

روزمرگی با فقدان سیر و جهت و ناپیدا بودنش، سرایی دیگر نداریم. اما این تا حدی پرچانگی است. نوشته‌های کریستین بوبن، فرم‌ها و سؤال‌هایش بدون تغییر روشن و دقیق هستند، سپس زندگی عادی چیست ما کجا هستیم و هنوز کجا نیستیم؟

رب این است که آن چیزی قوی و مطلق است، برای همین است که سخت تلاش می‌کنیم که آنجا نمانیم. بالاتر از همه این است که آن پرت است، خود بدو، انت‌ر در افت‌ار است بسان کندویی خالی از زنبور عسل. بوبن همه را به حالت بی‌نگ را در آغوش می‌کشد:

من عاشق این ساعت‌ها هستم، همان‌طور که یک فرد، بچه‌ی شلخته‌ی خود را دوست می‌دارد. ^۱ من به این زمان بیهوده و شرم‌آور هستم که از کسی بودن مرا نجات می‌دهد. ^۲ کمی ناآشناست بسان اخباری که از کشور خارجی می‌آید. حتی اگر کسانی ^۳ جز بوبن قبلاً آنجا بوده‌اند. دی دابلیو وینیکات^۱ روانکاو نوشته است وقتی که به‌طور ناآشناست تنهاترین هستیم، همان موقع منحصر به فردترین هستیم. گواهی ^۲ است ما به قصد همان همراهی خلق شده است و یا به بیان ایمیلی دیکنسون^۳ (بوبن) ^۴ اخذ آئیوگرافی تحلیلی مختصری به او اختصاص داده است) من کی هستم، شما کی هستید؟ شما هم هیچ کس هستید؟ و این با نفسی توطئه‌آمیز همراه می‌شود. در مایه‌ی افسردگی است که کسی باشید!

سپس کریستین بوبن این هیچ کس کیست که همان اسم مجازی مانند زایر بانیان^۴ را به دوش می‌کشد؟ گفتن اینکه او چه بوده تا چه هست آسان‌تر است و پاولین ماتاراسو در هر فیش استارت ضروری پا پیش می‌گذارد؛ به نوبت دانشجوی فلسفه، خدمتکار مدنی، پرستار روانکاو و متفکر گوشه‌نشینی که

1. D. W. Winnicott

2. Emily Dickinson

3. Bunyan's pilgrim

تمام عمر (متولد ۱۹۵۱) نزدیک دریای ل کروسات، گوشه‌ای از منطقه‌ی شهری بورگاندی - جایی که اجدادش در آنجا کار و زندگی کرده‌اند و در آنجا پدرش طراح کارخانه‌های آهن شنایدر بوده است - روزگار گذرانده است. راجع به اعتقاد بوبن: او مسیحی است اما پسان کلیساهای نخستین بی‌رنگ و رو شده است و شکل و فرم آدم‌هایی را که در زندگی روزمره می‌بینید به خود گرفته است.

در تمام آن زمان او نوشته است مثل اینکه که خودش را می‌خواهد با نوشتن تعریف کند که برای او این یک ابزار است نه هدف. عمده‌ی آثارش به انگلیسی ترجمه شده‌اند اما به وفور توسط خانه‌ی نشر عظیم گالیارد در پاریس به چاپ رسیده است.

شناخت گسترده‌ی ارنو با دیدگاه بهره‌گرفته‌ی کوتاه فرانسیس مقدس آسیسی که در سال ۱۹۹۲ به رشته‌ی تحریر درآمد آغاز شد. در دهه‌های بعدی، آثارش تعداد حیرت‌آوری به آرامی فروخته شد و این وجود مخاطبینش (یا مقبولیت خواننده که نسبتاً همگی نشأت گرفته از پاریس و فردی است) نامشخص هستند تعریفشان سخت و شاید همانند خود نویسنده ناخواسته یا ناپیدا هستند.

همان‌طور که پاولین ماتاراسو در گزیده‌ی ترجمه شده‌ی برجسته‌ی داستان‌های کوتاهش می‌گوید بوبن رمان‌ها، داستان‌ها و مقالات و آثار بیوگرافی چاپ کرده است که هیچ کدام از آن‌ها در سبکی که امروز آن تعلق دارند نمی‌گنجد.

تم‌های او ساده هستند:

طبیعت، کودکی، والدین، برخوردهای زودگذر، تنهایی بی‌حادثه بودن هر روز که گویی به ابزار گیرنده‌ای برخورد می‌کند که ماهیت و مطابقت استثنایی دارد و بلکه منحصر به فرد. او هیچ تئوری، هیچ خیرگی و هیچ ادعایی که به چشم بیاید ندارد. او نگاه می‌کند و گوش می‌دهد و نوشتن برای او انعکاس دیدن است.

"دیدنی" و "نادیدنی" دو واژه برای یک چیز هستند. ویلیام بلیک^۱ یکی از ارواح الهام بخش بوین است. و او سؤال بلیک (که توسط شیطان در جهنم پرسیده می شود) را تحسین می کند و چگونه می دانید که هر پرنده ای راه خود را در جهان روشن بی نهایت پیدا می کند؟

اما بوین بیشتر از بلیک اسرارآمیز نبوده و مشرک هم نیست. اگر چنین القابی نمایانگر دسترسی اعطایی و بدون مزاحمت به واقعیت های ماورایی هستند، بهمانند و بسبب پیچیده، خیلی مادی گر، خیلی دستخوش بیگانگی و شوخ طبعی و عامیانه شدن است. به جای آن ما ممکن است در دفعات غیر قابل انتظار انعکاس ورد حساسیت بوین را دریابیم، از اصول استوکی^۲ که در آن شما باید جایگاه خود را در این دنیا (رسمی، آن را بشناسید) گرفته تا انسان گرایی گاستون باچلارد^۳ و پدیده شناسی و فلسفه ی روش و باز ما او را دوباره (و دوباره) در مقالات مؤلفین می بینیم که روی به روش و طولانی مدت در مورد تکراری بودن مرز و ارتباط بین خود و جهان تفاهت های بین خرد و ماجراجویی غضبناک پرداخته است.

مونتاین، فردی غمگین، پیشنهاد کنار گذاشتن آینه را می دهد، اتاقی برای خود در پشت مغازه به عنوان جای خواب پیدا می کند که تجارت در آن صورت نمی گیرد و در آن بجای نگاتیوم^۴ (اوتیوم) می کشد، که در مورد مونتاین همان لذت آموخته است). در عین سادگی، این اتاق عقب خیلی شبیه بوین است که او هم در مکانی بدلی در امتداد آنات توقف و زندگی که هر لحظه ی آن بدون تفکر است به سفسطه بافی می پردازد. صفات سردرگمی بوین، تنگدستی همیشگی اش - او و اعتقاد او را تعریف می کند (و وقار

1. William Blake

2. Stoic

3. Gaston Bachelard

4. Negotium /Otium

منحصربه‌فرد باغ متروکه جایی عالی و خدای گولی‌ها است)، اما در اینجا تعامل بسیار ظریفی در بین است؛

بوین مقاومت را تحسین می‌کند و بالاتر از همه، نیاز به دفاع از عزلت در ارتباط با زمان ما در این زندگی است - و ما نیاز داریم که گرفتاری خود را آسان کنیم و آنچه اتفاق می‌افتد را بپذیریم.

آنچه از جهان انتظار می‌رود، کوتاه آمدن است، جایگاه خود را بشناسد، به این قصد که - ری - م - ساکت و بی‌حرکت امکان را یافتن بیابد.

برای بوین که به علاقه به لذت درون‌گرایی است، اما آنچه را که از هیچی است و همه چیز را - اشکار پنهان می‌کند برداشت می‌کنیم. بعضی وقت‌ها او شبیه عمومی دسیج - کاوکاست؛ کافکایی که می‌تواند بنویسد و شما نیازی به ترك اتاق خود ندارید. جها - بی‌بهای خود را به شما ارزانی می‌دارد تا پرده از نقابش بردارید.

جهان می‌چرخد و با احترام به انسان - افت - و او مایه‌ای از ذکاوت کافکا دارد، پیش‌بینی بی‌غل‌وغش او از خود و د - هایش.

و ما نیاز داریم مراقب باشیم، نه تنها در مقابل جها - بلکه در مقابل درگیر نکردن خودمان، دری دیگر که از طریق آن جهان ممکن است ما - دی به درون خانه‌ی در خواب رفته وارد می‌شود، برگردد.

همان‌طور که مونتاین می‌گوید ما بایستی نه تنها از جمع بیرون - بلکه از جمعیت درون خودمان نیز دوری کنیم.

مانعی هستیم بین ما و نگاه مسدود نشده. آنچه من بیشتر از همه - بوین ستایش می‌کنم تقریباً ولع غیرقابل پیش‌بینی اوست. عدم اعتماد او به چهره‌های عمومی در جاهای خلوت:

خودآگاهی گول‌زننده‌ای دست‌به‌دست او را به حالت درونی افسردگی می‌کشاند - همانند امپراتوری که اعتقاد به خودش را از دست داده است، مرزهای خود را محکم می‌کند و به گورهای خود می‌بالد. او شفاف تجربه را نه

به عنوان مالک آن، بلکه اجازه‌ی آنچه تجربه شده است را رد می‌کند و یا اینکه او به بیرون جهان می‌نگرد، روزنامه‌ها را می‌خواند و رد دشمن را می‌گیرد. آذیر پیوسته و بلندش با صفحات کامپیوتر چشمک‌زنش به ما می‌گوید با چشمان خود نگاه نکنید:

ما را برمی‌انگیزد که وقت‌مان را برای خود مصرف کنیم، اینکه آن چیزی می‌داند که ما نمی‌دانیم. بوبین با ناراحتی علائم را می‌خواند و منتظر رژیم است

مثلاً می‌گوید: «فروبریزد».

او به ریاضت به عنوان مثال در مورد جاها و اینکه چگونه ایده‌ی اولیه‌ی هر مکانی توسط بیهوشی و دهر انگیز جامعه که همه‌چیز را به صفحه‌ی نمایش تبدیل می‌کند، بدبین است. از این ایستگاه استراسبورگ که با شیشه‌ی محدب روکش شده است شیشه نو به بدن الکلی شیرینی است؛ وقتی که بسته می‌شود مانند ایستگاه‌های مترو در دهه ۱۹۵۰ من انگیز می‌شود:

شهرهای کوچک که توریست‌ها را صمغ تامل‌شان گیر می‌افتند... سنگ‌هایی هستند که تحسین بی‌شمار آن‌ها را کرده است، تا جایی که حتی کلیساها هم از خلع سلاح نگاه‌شان در امان نیستند. کلیسای ماگولون که از سنگ‌های مقیم دریای سارن «اخته شده است» پیوسته‌ی تهی بزرگی است:

خدا خرج‌نگ تنهایی را جا گذاشته است.

تنهایی، به جای دوری زاهدانه یک روش دیدن است و آنچه دیده می‌شود از خبر بد به دور است:

بدین معنا که یک‌دستگی و فراعادی بودن سرشار از زندگی بانشاط است با بودن الهه‌ها در همه‌چیز و یا به خاطر انجام بی‌هدف هر کهنه و نو ممتاز فرض شود...

به علاوه، بوبن از نظر فلسفی، با موضوع ارتباطی و روش های آن کنار آمده است. دنیای گفتار به همان وقتی که گفته می شود شنیده نمی شود:

وقتی که آن را پذیرفتیم، به راحتی در گفتار جولان می دهیم، به طور کامل نگران فهمیده شدن آن نیستیم، فقط دقت می کنیم تا حداقل گفتار به زندگی مان نزدیک شود؛ در نتیجه، فرد وقت دارد تا به جای آنچه می شنود دقت کند.

یک بخش از این کتاب به اتاق مراقبت از بیماران آلزایمر مسن می پردازد که شاه پد بوبن می شود. شبیه دیگر آثار او، این کتاب به طور کامل به شکل درامایک پیکربندی شده است (بوبن نویسنده است، نه منادی پند و اندرز). او بین آنچه در این خانه^۲ حرین پناهگاه (سرای سالمندان) و فعالیت های روزمره ی یک درخت بیرب از جرج را رصد می کند تا اینکه سرانجام همه را به ترتیب مرتب می کند.

او به همه چیز، به عذار، توهم، کند و شامل مرد نحیفی که بیماری پارکینسون او را مانند زنگ طوقه^۳ از روی^۴ لرزاند نیز می شود. بخش دیگر کتاب مربوط به اتاق بازنشستگی مادر ساس^۵، که در آنجا حتی غایب از نظر او حاضر است.

مرد اتاق بغل دستی مادرم دوهفته بعد از رسد^۶ به خانه مُرد. این زمان به من فرصت داد تا چیزهایی از وقارش، کهن سالی^۷ او و وحش^۸ که مانند غالب صابون مصرف شده و مرتب از میان انگشتان می افتد^۹ می بینم^{۱۰}. همش از در اتاق برداشته شده است و برق کاغذ کاملاً جدید شبیه یک رازه^{۱۱} خوش^{۱۲} بود. مادرم، دیگر سکنه، خواهرم و من به گل های رُز زیر باران سبز نیمه شب^{۱۳} رخت گیلاس با بطری شامپایی که روی سنگ ریزه ها مانند شوالیه ی دیوانه ای در زمین شطرنج بزرگی به نظر می رسید نگاه می کردیم. شعف قبل از اینکه می خوران بنوشند بر آن ها مستولی شده بود. در اتاقی به روی طبقه اول (خانه ی بازنشستگی) پوستروان گوگ^{۱۴} گل های آفتاب گردان در یک گلدان برنجی - بیهوده با زنی که در یک صندلی راحتی است در مبارزه است که سرش مانند

عروسك خیمه شب بازی بر روی سینه اش افتاده و قرار گرفته است:
اقدار گل های آفتاب گردان در مقابل روح ضعیف شکسته اش سر تعظیم فرود
می آورد.

درگیری به جای عقب نشینی آن چیزی است که به طور فزاینده ای همان طور که
کتاب پیش می رویم تعجب ما را برمی انگیزد. این جذبه توسط فولاد تنهایی
پخته می شود، گویی دعوت می کند که دوست داشته باش. و خانمی
خینی پ، وار، سازه ی کارد فروشی در بیون می شود؛ سرش مانند سنگ
هلویی سکه می شود. پشمانش آتشین خاکستری، خیلی جذاب، منحصر به فرد
و آماده ی ماجراجویی گف و گوی واقعی بود. اعتراف می کند که به قدری
تنها است که صدای چراغ می را می شنود، حتی وقتی که در آشپزخانه غذا
می خورد. بوبن با نگاه به سطح میزی به همه چیز می پردازد اعم از جاندار
و بی جان و یا همان عینك، به دور جستجوی ملال آور به دنبال کمترین
حقایق متصور شده خود را می یابد.

همان طور که پاولین ماتاراسو می گوید: درختان به آن نمونه های قابل قبول
مورد پذیرش بوبن هستند که معادل کناره گیری نیست. مورد جهان، باد و
درخت و سنگ ها و ستاره ها، بوبن عقاید پیش سقراط را در باد از تک تک
برگ های درخت بدون نادیده گرفتن یکی دیدن می کند اما چیزی نیست که نفس
ما در درك او از خلقت وجود دارد. چشمان موش شبیه شب در ابروی درخشد،
مارمولك ترسیده از کنار زه (نیش) می پرد و از آن یکی نباید غافل شد.

همه ی مسیرها از خدا می گذرد، اما خدا در این صفحات به دنبال زندگی خود
است و به شکل های مختلفی ظاهر می شود. خدای بوبن می تواند آزار ببیند و
آزار دهد، رابطه ی آن ها جنبه ی یوحنایی رقابتی دارد.

در حقیقت خرد این کتاب فراتر از جهل و یگانگی است، برعکس آن چندگانه

و دنباله‌رو است و هر کدام از ماها برای انجام کاری معین خلق شده‌ایم. و آن‌هایی را که در مسیر می‌بینیم در انجامش یا مانع می‌شود و یا کمک می‌کند. در مانده کسی است که در تشخیص فرق این دو عاجز است. نوشته‌هایش ما را تشویق می‌کند که تعریفی چندلایه از زنده‌بودن مانند موقعیتی که بدون حفاظ است داشته باشیم. و تمام آنچه ما می‌توانیم انجام دهیم این است که از آن استقبال می‌کنیم... مدتی جسم ما را به سُخره می‌گیرد و دوام می‌آوریم، باز به فک یونا؛ های باستان می‌افتیم. و من مجدد به یاد وینی کات^۱ پژوهشگر مدرن و به‌طور کاملاً مشغول به خود که ممکن است می‌افتم، و ارتباطش دور از دسترس به ابر می‌رسد اما اصالتش به‌طور قابل توجهی صعب‌الحصول و صبورانه است. که چنین روش است و تلاشی پیوسته برای رسیدن به نقطه‌ی شروع و ایستادن در آنجا.